

بررسی درون‌مایه‌های اخلاقی در نامة‌المصدرور زیدری نسوی

وحید امیری یاسی کند^۱

حکیمه صحابی^۲

چکیده

هدف از انجام این پژوهش، بررسی درون‌مایه‌های اخلاقی بکار رفته در کتاب نفثه‌المصدرور زیدری نسوی، منشی دیوان رسالت اواخر عهد سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه می‌باشد. نفثه‌المصدرور علاوه بر این که به عنوان یکی از منابع مهم در نثر مصنوع و متکلف ادب فارسی به حساب می‌آید؛ در کنار کتاب دیگر مؤلف، مسمی به سیره جلال‌الدین منکبرنی، از امهات کتب تاریخ در حوادث پایان عهد خوارزمشاهیان و به طور مشخص، اواخر سلطنت سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و اوایل یورش مغول به ایران است. در این اثر، آمیخته با ذکر رویدادها و نقل خاطرات جانکاه، پاره‌ای از درون‌مایه‌های فکری و مضامین اخلاقی نیز مجال بروز یافته که تنیده در جان کلام بغرنج و نثر دشوار کتاب به ظهور رسیده است. از آن‌جا که محور اصلی این‌گونه آثار، بث‌الشکوی و بیان رنج و آلام شخصی می‌باشد، مضامین بکار رفته در نفثه‌المصدرور، انفسی بوده و موضوعات از درون واکاوی می‌شوند. به طور کلی محتوای کتاب، نمایان‌گر فضای یأس، وحشت و بی‌اعتمادی عصر زیدری است که غم‌گرایی مؤلف و استیصال از حکم تحمیلی تقدیر از نمودهای بارز آن است که در کل نشانگر بی‌اثری تدابیر و تأثیر سوء بی‌اندیشگی‌هاست.

کلید واژه‌ها:

زیدری نسوی، نفثه‌المصدرور، درون‌مایه‌های اخلاقی

۱- مدرس گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ملکان و دانشگاه پیام نور، ملکان، ایران (نویسنده مسئول)

vahidamiriyasikand@yahoo.com

۲- مدرس گروه زبان و ادبیات فارسی و واحد میاندوآب، دانشگاه پیام نور، میاندوآب، ایران.

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۱/۳۰

تاریخ وصول: ۹۳/۰۷/۲۸

مقدمه

نفثه‌المصدور بی‌شبهه یکی از شاهکارهای بدیع نثر فنی و از نمونه‌های عالی نثر مصنوع و مزین و منشیانه نیمه اول قرن هفتم هجری (: ۶۳۲ ه.ق) است که شهاب‌الدین محمد خرنذی زیدری نسوی آن را چهار سال بعد از قتل سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، که زیدری منشی دیوان رسایل او بود؛ در شهر «میافارقین»، یکی از بلاد بین‌النهرین و ارمنیه، آنگاه که مؤلف تحت حمایت و کنف رعایت ملک مسعود شهاب‌الدین غازی، برادرزاده صلاح‌الدین ایوبی معروف قرارداداشت، خطاب به یکی از اعیان خراسان به رشته تحریر درآورده است. نفثه‌المصدور «کتابی تاریخی - ادبی» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۴۱) است. این کتاب، علاوه بر اهمیت آن از لحاظ ویژگی‌های زبانی و بلاغی و شیوه بیان و سبک انشای آن، به لحاظ تاریخی نیز که گویای درد و رنج مصایب هجوم مغول به ایران و به طور مشخص در توصیف سختی‌ها و محنت‌های سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و نیز خود مؤلف است؛ در کنار تألیف دیگر زیدری در این خصوص، مسمی به «سیره جلال‌الدین منکبرنی»، از اهمیت و ارزش قابل‌توجهی برخوردار است. نفثه‌المصدور «حکایت شکایت‌آمیز» (خرنذی زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۳۰) «انین‌المهجوری» (همان: ۷) است از ناکارآمدی روزگار به هنگام خروج لشکر تاتار و گلایه‌ای است نامه‌گونه از «بخت ناموافق که هرگز کام مراد شیرین نکرد» و «سروایی است قلیل از رنج‌هایی که کوه پای مقاسات آن ندارد». (همان: ۴) بدین‌سان ملاحظه می‌شود که اهتمام بلیغ مؤلف در طرز این کتاب مختصر که بنای آن برآریش سخن و تناسب الفاظ و معانی استوار است؛ بیان‌داشت خاطرات مصیبت‌بار روزگار حمله مغول به ایران و سرگذشت‌های دیگران و شناخت احوال مردمان، به هنگام وقوع این حادثه است که «خردمندان را در آن پندی نهفته است» (همان: ۴۵ و ۹). زیدری به همراه نقل این خاطرات که بن‌مایه‌های آن به طور کلی، شکوه و شکایت از زمانه و روزگار ناسازگار و «دوستان ناموافق و اصدقاء ناممادق» است؛ پاره‌ای از عقاید و اندیشه‌های خود را در لابه‌لای متن بغرنج خویش نمایان ساخته است که در این پژوهش سعی شده است، بارزترین و پراهمیت‌ترین درونمایه‌های اخلاقی مطرح در کتاب نشان داده شود. نوع پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی است. همچنین، در خصوص مقاله حاضر، پژوهشی از اینگونه تاکنون به انجام نرسیده است و پژوهش‌های سابق نیز در مجموع شامل مطالعات بلاغی و زبانی و طرز سخن‌آرایی در این اثر می‌باشد^۱.

۱- نفثة المصدور:

عنوان هر اثر جلوه‌ای از هویت آن اثر است که خبر از درون‌مایه و محتوای تشکیل‌دهنده آن اثر می‌دهد. در واقع «هرگاه خواننده‌ای مایل باشد بداند که نویسنده در چه ابوابی سخن رانده و درون‌مایه نوشته او چیست، باید از طریق عنوان آن آگاهی یابد»؛ (حرّی، ۱۳۹۱: ۱۴) بنابراین، می‌توان عنوان را فشرده‌ای منضبط از مطالب متن و محتوی اصلی هر اثری تصور کرد که گستره‌ی بازتر آن در متن آن اثر و موضوع آن متجلی است. بر این اساس، عنوان نفثه‌المصدور «به معنای مجازی سخنی که از شکوی و اندوه و ملال دل و تآلمات درونی برخیزد و گوینده را بدان راحت و فراغی روی نماید» (خرندزی زیدری‌نسوی، ۱۳۸۹، حواشی و تعلیقات: ۵۶۷) کاملاً با مطالب و محتوی تشکیل‌دهنده کتاب در تناسب بوده و به حقیقت همانند مدخلی است که خواننده را قبل از ورود به متن اصلی کتاب، با مفاهیم و موضوع آن آشنا می‌سازد.

زیدری در آغاز کتاب، هدف از نگارش خود را چنین بیان می‌دارد:

«تیزتاز قلم که هنگام مهاجرت خفیر ضمائر و ترجمان سرائر است، بدست گرفته و قصد آن کرده که شطری از آتش حُرقت که ضمیر بر آن انطوا یافته است، در سطری چند درج کنم و از این صدرنشین دلگیری، یعنی اندوه، حکایت شکایت‌آمیز فروخوانم». (همان: ۳) چنانکه ملاحظه می‌شود، مؤلف با سنجش دقیق موضوع و ارزیابی درون‌مایه اصلی نوشته‌هایش در انتخاب عنوان «نفثه‌المصدور» به وجهی استادانه عمل نموده و درواقع، اصل اوّل را در ترغیب و تحریک مخاطب کتاب به خواندن مطالب آن رعایت نموده است.

علامه قزوینی در مقاله‌ای که راجع به این کتاب به تحریر درآورده است، در این خصوص می‌نویسد: «اسم کتاب یعنی نفثه‌المصدور، گویا مأخوذ از این دو عبارت اصل کتاب باشد: از نفثه‌المصدوری که مهجوری بدان راحتی تواند یافت، چاره نیست و از آئین‌المهجوری که رنجور را در شب دِجور هجر بدان شفایی تواند بود، گیرنه. و دیگر: بیا تا بسر نفثه‌المصدور خویش باز شویم که این مصیبت نه از آن قبیل است که بیکاء و عویل در مدّت طویل حقّ آن توان گزارد.» (همان، مقدمه: شصت و دو). در ادامه، علامه قزوینی چنین بیان می‌دارد: «از دو عبارت مذکور اگرچه صریحاً معلوم نمی‌شود که نفثه‌المصدور اسم عَلم این کتاب باشد، بلکه ظاهراً مقصود معنی لغوی (مجازی) این کلمه است که به معنی شکایت از

روزگار و شرح وقایع ناگوار وارده بر شخص [شهاب‌الدین زیدری نسوی] و به اصطلاح درد دل است؛ ولی اگر در خیال مؤلف هم این تسمیه نگذشته باشد، نفثه‌المصدور اسم بسیار مناسبی است با موضوع این کتاب و کاملاً اسم با مسمی مطابق است» (همان: شصت و دو). ملاحظه می‌شود که مؤلف توانسته است با انتخاب نام و عنوان مناسب برای نوشته خود، که دربردارنده عصارة محتوی کتاب است، در معرفی موضوع و مضمون اصلی آن از مدخلی مناسب وارد شده و از شیوه‌ای تأثیرگذار بهره گیرد. علاوه بر این، این نکته را می‌توان با شواهد متن اصلی کتاب نیز مورد تأکید قرار داد. زیدری در دیباچه کتاب، هدف از نگارش خود را چنین بیان می‌دارد: «خواستهام که از شکایت بخت افتان و خیزان که هرگز کام مراد شیرین نکرد تا هزار شربت ناخوش مذاق در پی نداد و سهمی از اقسام آرزو نصیب دل نگردانید که هزار تیرمصایب به جگر نرسانید؛ فصلی چند بنویسم و از آنچه آحناء ظلوع بر او منطوی است و دل به‌جان آمده بر او حاوی... دل‌پردازی واجب بینم و از سرگذشت‌های خویش که کوه پای مقاسات آن ندارد و دود آن چهره خرسید را تاریک کند... سروایی قلیل... درقلم آرم». (همان: ۵-۴ و نیز ص ۹-۷)

۲- کاربرد قرآن و احادیث در نفثه‌المصدور

کاربرد وسیع قرآن و مفاهیم ارزنده آن به همراه استعمال احادیث و روایات مذهبی در نفثه‌المصدور^۲ با درنظر داشتن حجم اندک کتاب- علاوه بر اینکه به طرز چشم‌گیری در تکمیل و ایضاح معنی و مفهوم متن، نقش مهمی دارد؛ در واقع نمایانگر توجه جدی مؤلف به درون‌مایه‌های اسلامی و دینی می‌باشد.

آنچه در این باره لازم به ذکر می‌باشد این است که شأن نزول بیش‌تر آیات و احادیث بکار رفته در متن کتاب، با فلسفه حوادث و رویدادهای عهد مؤلف مناسبت تام داشته و منطبق با جریانات و اتفاقات عصر نویسنده است. به عنوان نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

«...بُروق غَمَامِ بَصْرُوبَايِ «بَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ»^۳ بَبْرِيقِ حُسَامِ سَرْرُوبَايِ مُتَبَدِّلِ شَدَّةٍ...» (همان: ۱)

«... شَجَرَةُ شَمَشِيرٍ كِهْ بَهْشْتِ دَرِ سَايَةِ اَوْسْتِ... چُونِ دَرِخْتِ دُوزْخِيَانِ، سَرِ بَارِ اَوْرَدِهْ «طَلَعَهَا كَأَنَّهْ

رُؤْسِ الشَّيَاطِينِ...»^۴. (همان: ۱)

«بعد از دو ماهه مُقام بخوی، چون پای را از خزانه «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا»^۵ دیگر بار کسوت نو دادند...» (همان: ۹۶).

مؤلف در شرح ماجرای کمین مغولان و فروگرفتن گرداگرد خرگاه سلطان جلال‌الدین که به فرار وی و پراکندگی سپاهیان غافل او انجامید؛ در توصیف رویدادهای هول‌انگیز آن چنین می‌نویسد:

«سر از بالین برداشتم ملاعین دوزخی را «وَجُوهُ يَوْمِيذٍ عَلَيْهَا غَبْرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتْرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ»^۶ به حوالی خرگاه پادشاه محیط یافتیم. حالت «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمُ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ»^۷ مشاهده کردم...» (همان: ۵۲). و یا:

«...احوال محشر و احوال رستاخیز، چنان که زبان وحی فرماید: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَيْنِهِ»^۸ عیان دیده شد. (همان: ۴۴). و نیز:

«... در حساب دارم که در وقت مطالعه آن [نفته‌المصدر] چه بسیار گوی و نادانست بر خاطر شریف خواهد گذشت و ثلثی از این خرافات ناخوانده «مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَيْهَا»^۹ خواهد گفت» (همان: ۱۱۱) و نیز ص ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۵ و ...

ملاحظه می‌شود که زیدری با تمسک به مفاهیم دینی، آنها را در خدمت ارائه مفهوم و مقصود نهایی کلام به کار گرفته که در نهایت به غنای محتوایی کتاب از لحاظ درون‌مایه‌های اسلامی و دینی انجامیده است. این نحو کاربرد تا بدانجاست که مؤلف در توصیف قلم با استفاده از صنعت جانبخشی، فاق خوردن آن را نشانه رنج‌پذیری قلم در راه علم و کسب دانش دانسته و در تأکید به آن نیز، استناد به آیه قرآنی می‌کند:

«[قلم] صاحب علم‌یست که سودا بر سر زده، تا تن دو نیم نکند، ذوفنون نشود کم تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بَشِقُّ الْأَنْفُسِ».^{۱۰} (همان: ۳)

۳- اسلام و مسلمانی

اسلام و مسلمانی با اغلب باورها و مظاهر آن در نفته‌المصدر متجلی شده است. زیدری علاوه بر اینکه به طرز چشم‌گیری به آیات و احادیث فراوان استناد جسته؛ باورداشت‌های دینی و مذهبی خویش را در خصوص دین مبین اسلام و آیین مسلمانی به بارزترین نحوه ممکن مجال بروز داده است. در

ماجرای «اجازت انصراف و دستوری اعادت» از درگاه ملک مظفرشهاب‌الدین ایوبی به خدمت سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که بالاخره با الحاح بسیار اجازت عود حاصل شد (همان: ۳۵) مؤلف این‌گونه به ابراز عشق و علاقه خود نسبت به دین مبین اسلام می‌پردازد:

«با خود گفتم، اگر سعادت‌ی اسلام را مُدخّر است «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرِ أُولَى الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^{۱۱} و اگر کار از نوعی دیگر است، (ع) خانه‌ای کاندرو نخواهی ماند / سال عمرت چه ده، چه صد، چه هزار...» (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۳۵).

عشق به اسلام و آیین مسلمانی تا بدانجا با دل و جان مؤلف پیوند خورده است که در یادکرد سلطان جلال‌الدین و وقایع ناگوار روی داده بر او، که زیدری وی را «مردمک چشم اسلام» (همان: ۴۲) و «بانی اساس جهانبانی و مضحک ثغور مسلمانی» (همان: ۴۵) و «بانی اسلام و بخت خفته اهل اسلام» (همان: ۴۷) معرفی می‌کند؛ سپاهیان را که در هنگام یورش ناگهانی مغول به خرگاه سلطان جلال‌الدین به لهو و لعب مشغول بوده و «زهی در مقام مُرامات از کمان باز نگرفته و در صف کارزار لحظه‌ای به مُحامات باز نایستاده» (همان: ۴۵) بودند به «نامردی» و «ناجانمردی» منسوب می‌کند. (همان: ۴۵) با دقت در این موضوع می‌توان غلظه‌های محکم مذهبی مؤلف را در تلفیق با احساس عاطفی شدید وی نسبت به میهنش، ایران، بخوبی ملاحظه کرد.

زیدری در طول مرثی سوزناکی که در وقایع خانمان‌سوز یورش مغول به سرزمین ایران و به طور مشخص، در رثای قتل سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (همان: ۴۸) بیان می‌کند بر مرگ جان‌سوز او تأسّف و تلهّف شدید ابراز داشته و این حادثه را به شکستن سدّ اسکندر در مقابل قوم یاجوج و مأجوج و بسته ماندن دروازه قلعه خیبر در فقدان حضرت علی (ع) تشبیه می‌کند (همان: ۵۰). زیدری آنگاه که از تنگی کار، رو به هر سو که می‌نهد، با سپاهیان تاتار مواجه می‌شد و بلا را بر خویش محیط می‌یافت، بی‌آنکه هراسی از مرگ به خویش راه دهد، شهادت خود در راه اسلام را مایه سعادت دانسته و جان و تن مجروح خود را در برابر اسلام به هیچ می‌شمارد (همان: ۵۳) هر چند که کشته شدن به دست ضیاع و سبّ را کاری صعب می‌پندارد (همان: ۵۴). در جایی دیگر مؤلف اذعان می‌دارد که در تبریز «محقّری نقد و جنس» گذاشته بود که درصدد به قبض درآوردنش قبل از هجوم مغول به آن خطّه و گزاردن حجّ اسلام به مدد آن بوده است (همان: ۶۴).

۴- درونمایه‌های اخلاقی

توجه به مسائل اخلاقی یکی از گسترده‌ترین و برجسته‌ترین مضامین مطرح شده در نفثه‌المصدر است. زیدری هرجا مقام سخن را مناسب یافته، مرثیه بئالشکوی خویش را با درونمایه‌های اخلاقی درهم آمیخته است. مؤلف با استفاده از شیوه‌های گوناگونی، به کار بست این موضوع پرداخته است. به عنوان نمونه، تلمیح به آیات و احادیث و روایات مذهبی و تضمین و درج آنها و هم چنین استفاده از امثال و حکم و حل معانی و مفاهیم آنها در اصل کلام، بارزترین شیوه می‌باشد. در ادامه به بررسی ظریف‌ترین و لطیف‌ترین مصادیق اخلاقی پرداخته می‌شود:

۴-۱- تغییر و تبدل دنیا در اثر فتنه خانمان سوز مغول

در سرآغاز کتاب، زیدری طی دیباچه‌ای که می‌توان آن را در حکم برائت استهلال برای اصل مقصود عنوان داشت؛ از تغییر مزاج دنیا و واژگونه بودن اثر کارها می‌نالد و از آنچه فتنه مغول و یورش خانمان سوز آن قوم بر احوال مردمان روا دیده است، چنین لب به شکایت می‌گشاید:

«... در این مدت که تلاطم امواج فتنه، کار جهان را برهم شورانیده است و سیلاب جفای ایام، سرهای سروران را جفای خود گردانیده، طوفان بلا چنان بالا گرفته که کشتی حیات را گذر بر جداول ملمات متعین گشته، بروق غمام بصر ربای «يَكَاذُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ» بیریق حسام سرربای متبدل شده... شمشیر که آبداری وصف لازم او بودی؛ سرداری پیشه گرفته، سحائب عذب بار؛ نوائب غضب بار گشته، فرات که نبات رویانیدی، رفات بار آورده... شجره شمشیر که بهشت در سایه اوست، چون درخت دوزخیان، سر بار آورده... سنان سرافراز به مثال زور آزمایان سرافراز گشته، و... الخ» (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۱-۲).

تاثیر این تغییر و تبدل تا بدانجاست که مؤلف این جهان‌بینی را در شناخت اشیای بی‌جان نیز تسری می‌دهد؛ آنگونه که منجر به سلب اعتماد شدید وی و بدبینی او نسبت به همه گردیده است. زیدری آنگاه که از غایت ضجرت آلام، خاطرات محنت‌زای خویش را بر قلم می‌راند و «دل‌پردازی واجب می‌بیند» چنان از فضای نفاق و دورویی و خیانت در هول و اضطراب است که حتی قلم را کذاب، منافق و سیاه‌رو توصیف می‌کند:

«... باز گفته‌ام که از قلم که چون بر سیاه نشیند سپید عمل کند و بر سپید سیاه؛ جز نفاق چه کار آید؟ دوزبانست، سفارت ارباب وفاق را نشاید. هر چند بسر قیام نماید، سیاه کار است. اگر چه اندرون دار است، نتوان گفت که راز داراست. و... الخ» (همان: ۳-۴).

نکته‌ی باز گفتنی اینکه در ساخت اکثر این تصاویر و ایماژها، آلات جنگی و ادوات نظامی از قبیل تیر و کمان، نیزه، سپر، اسب، ... و به خصوص شمشیر حضوری شاخص دارد که به طور کلی، بیانگر اثرگذاری جنگ و خون‌ریزی در بنمایه‌های فکری و تصویرسازی و صحنه‌پردازی‌های ذهنی مؤلف دارد. به عنوان نمونه، در دو صفحه‌ی اول کتاب، بیش از پانزده بار نام ابزارهای جنگی ذکر شده است که منعکس‌کننده‌ی دل‌مشغولی‌های ذهنی و دغدغه‌های فکری و روحی او است (این موضوع در کل کتاب نیز صادق است). علاوه بر این، زیدری توانسته است با تکرار این گونه تصاویر به صورت‌های مختلف و ایجاد صحنه‌های متنوع و درعین حال رعب‌انگیز، در میزان تأثیرگذاری آن بر مخاطب بیافزاید و از همان آغاز کتاب، خواننده را در فضای پر التهاب و نابسامان آن ایام وارد سازد. این موضوع به گونه‌ای است که خواننده از مطالب دیباچه‌ی کتاب به طور ذهنی می‌تواند سیر منطقی و محتوایی سایر قسمت‌های کتاب را دریابد و دورنمایی مطمئن از آنچه خواهد دید در ذهن خویش داشته باشد. زیدری، خود، در جایی از کتاب، راجع به این موضوع و اوضاع پریشان روزگار چنین می‌نویسد: «ضبط و حفاظ چنان مدروس گشته که حق و حرمت گفتی در میان خلق هرگز نبوده است و حل و حرمت چنان منسوخ شده که هیچ آفریده گویی نام آن نشنیده است». (همان: ۶۶ و نیز ص ۹۴)

۲-۴- ذمّ مغول

نفرت از مغول و دشمنانگی سرسختانه‌ای که زیدری نسبت به آنان ابراز می‌دارد، غیر از اشارات بارز با واژه‌های صریح و کنایات آشکار مانند «لشکر بی‌مرادی»^{۱۲} (همان: ۹) «ملاعین» (همان: ۱۱) «ملاعین تاتار» (همان: ۳۲) «خاکساران آتشی» و «گوران خرطبع» (همان: ۳۳) و «مورحرسان مارسیرت» (همان: ۴۱) و یا «قوم یا جوج»، «روباه»، «دیو»، ... (همان: ۵۰) «ملاعین دوزخی» (همان: ۵۲) و... که وی به مغول نسبت می‌دهد؛ از سایر توصیفات او که به صورت غیرمستقیم و تلویحی بیان شده است، قابل دریافت می‌باشد. به عنوان نمونه:

«... با وجود ایشان تمنی آسایش آنجا که عقل است، عقل نیست و صاعقه‌ای که سیلاب خون بر حزم و سهل راند، سهل نی.» (همان: ۱۲) و نیز:

«... پنجاه طلب از اطلاب ملاعین تاتار، کأنها أركانٌ يذبلُ أو هضابٌ شمّام^{۱۳}، مانند سحاب که لواقع لواحق، آن را به سوابق در رساند یا سیلاب که تواتر امداد صواعق، آن را از شواهیق سوی هامون راند، لیکن سحابی، حشو آن عذاب، و میغی، رشّ آن تیغ، و غیثی، قَطَر آن عیث، و غیمی، رشح آن ضیم، و ابری، حمل آن کبر، بر قصد لشکر، بر حدود ارمن گذشتند...» (همان: ۳۲). زیدری حتی در دل نیز «رعایت ناموس» فرو نمی‌گذارد و در اضمحلال سپاه مغول که امیدوار است بدست سرداران ایرانی اتفاق خواهد افتاد، فریاد غیورانه سر می‌دهد. (همان: ۳۳)

۳-۴- حبّ و ستایش سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه

زیدری پیوسته در پی رسیدن به سلطان جلال‌الدین و «انتظام یافتن در سلک بندگی» (همان: ۲۶) اوست. این دوست‌داری و علاقه تا بدانجاست که وی در رثای ممدوح، مرثیه‌ای جان‌سوز و شرحی مالا مال از احساسات و عواطف بیان می‌دارد. در واقعه فروگرفتن ناگهانی خرگاه سلطان جلال‌الدین توسط مغول، زیدری اینگونه می‌نویسد:

«... گفתי سکندر در میان ظلمات گرفتار و آب حیات تیره؛ مردمک چشم اسلام در محجر ظلام و دیده نجات خیره؛ خرّمهره گردِ دُرّ یتیم سلطنت حمایل گشته؛ گوش ماهی پیرامنِ گوهر شب‌افروز شاهی قلاده شده؛ ضباب حجاب آفتاب گشته و او نهفته؛ کلاب حوالی غاب إحاطت گرفته و شیر خفته...» (همان: ۴۲). در ادامه وی در ملامت فرار اطرافیان و لشکریان سلطان در این واقعه چنین بیان می‌دارد:

«افسوس که به نامردی و ناجوانمردی، سور و باروی ملت و سوار میدان سلطنت، بانی اساس جهانبانی و مضحک تُغور مسلمانی، که از نهیب او زهره در دل خاکساران آتشی آب می‌شد، به باد بردادند» (همان: ۴۵). مؤلف در نهایت با ذکر ابیاتی غرّاً از «ابوتمّام طاعی» که در وصف شهامت و جوانمردی ممدوح است؛ ستایش خود را نسبت به ممدوح تکمیل می‌کند (همان: ۴۷-۴۶). زیدری با اطلاع از مرگ ممدوح، به دنبال مطالب چنین اظهار می‌دارد:

«آفتاب بود که جهان تاریک را روشن کرد؛ پس به غروب محجوب شد. نی سحاب بود که خشک‌سال فتنه زمین را سیراب گردانید؛ پس بساط درنوردید. شمع مجلس سلطنت بود؛ برافروخت، پس بسوخت. گل بستان شاهی بود، باز خنیدید؛ پس بیژمرد و... الخ» (همان: ۴۷-۴۶ و نیز ص: ۷۲-۴۸).

۴-۴- رعایت امانت:

زیدری بر آنست که امانت هر چند که رعایت آن با مشکلات همراه باشد، ذمه‌ای است که می‌بایست بر ادای آن گردن نهاد. این موضوع در ذکر ماجرای «اموالی که وی مسئول مراقبت از آن جهت تحویل به خزانه» (همان: ۱۲) بود، چنین آمده است:

«... و راستی با خویش سر فرابسته بودم، که چون بار آن عهده از ذمه‌ی ضمیر نهاده آید، و بموجب «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^{۱۴} اعباء آن عقیده از گردن انداخته شود ... از خدمت استعفا نمایم» (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۱۲).

۴-۵- تباهی غرور:

زیدری آنجا که از عداوت‌های وزیر سلطان جلال‌الدین، فخرالدین علی‌بن ابی‌القاسم الجندی^{۱۵} با خود، سخن به میان می‌کشد، در اشاره به پاره‌ای از صفات او می‌نویسد:

«... سلطان «أليس لي ملك مصر وهذه الأنهار تجري من تحتي»^{۱۶} در دل بی‌عقل او خانه گرفته و سودای «إبن لي صرحاً لعلی أبلغ الأسباب»^{۱۷} در سر بی‌مغز او خایه و بچه نهاده تا عاقبت کار سر در سر آن کرد که اندر سر داشت» (همان: ۲۲).

۴-۶- نکوهش سلامت‌جویی به هنگام جان‌فشایی و دندان‌فشاری

به عقیده مؤلف، سپاه‌یانی که به دفاع از سلطان جلال‌الدین پرداختند و در مقابل هجوم مغول، باز نایستادند؛ ننگ و عار را بر خود خریدند:

«زهی عار، که زهی در مقام مُرامات از کمان بازنگرفتند و زارکار که در صف کارزار لحظه‌ای بمُحامات باز نایستاد.» (همان: ۴۵). وی معتقد است که پذیرش عار و ننگ بدان دلیل که آدمی روزی این سرای فانی را به هر طریقی ترک خواهد نمود، پسندیده و موافق طبق جوانمردی نیست:

«... چون خدنگِ مرگ هرآینه بر جان خوردنی است، آن به که خود را نشانهٔ عار و ننگ نگردانی، چه می‌دانی که در رباطِ خراب اگر بسیار بمانی نمایی...» (همان: ۸۷).

۷-۴- اعتقاد بر بی‌اعتباری دنیا

ناپایداری جهان و اعتقاد به فناى آن در میان مضامین به کار رفته در نفثه‌المصدر، از جایگاهی ویژه برخوردار است. زیدری از تاثیر اوضاع آشفته و پریشان ایام هجوم مغول به ایران، بیش از پیش به بی‌اعتباری دنیا و بی‌وفایی آن باورمند می‌شود. به عنوان نمونه، در واقعهٔ قتل سلطان جلال‌الدین، چنین به ابراز احساسات می‌پردازد:

«از ارتفاع خرمن سپهر برخوردارى مجوی که ناپایدار است. از عینِ مُزَيَّفِ مِهْر کیسه برمدوز که جوازى کم عیار است. گُرّهٔ تند فلک را هیچ رانص بر وفق مرام رام نکرده است. تَوسن بدلگام چرخ را هیچ صاحب سعادت، عادت بد از سر بیرون نبرده است. گردون دون‌پرور، هیچ کسرى را بی‌کسرى نگذاشته. جهان جهان، هیچ تَبَع را تَبَع نگشته است...» (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۴۹).

۸-۴- ستایش عزت نفس و مناعت طبع

از برخی مطالب کتاب برمی‌آید که نفاق و دورویی حاکم بر مردمان عصر زیدری، با یورش مغول، چهره نمایان ساخته و هم و غم مراقبت از جان و مال، در فروگذاری عزت نفس و شهادت و جوانمردی آن‌ها تاثیر بسزایی داشته است:

«تا قسّام سعادات ورقِ مُرادات درنوردیده است، و دَورِ روزگار دُرْدِیِ دَرْدِ داده، مهرهٔ أجل در ششدرهٔ سوءِ أَلْحَظِّ افتاده، شهماتِ بَساطِ إعانت و إغاثت در نَوشته، منافقتی که در پردهٔ موافقت مستور بود، حجاب برانداخت، مذاقِ تجربهٔ طعمِ وفاق و نفاق از هم بازشناخت (ع) عِنْدَ أَلشَّدَائِدِ تُعْرَفُ أَلْأَخْوَانُ».^{۱۸} (همان: ۵). همچنین در این خصوص می‌توان به یادکرد زیدری از مردم تبریز اشاره داشت. او در این باره چنین می‌نویسد:

«...به تبریز محقری نقد و جنس گذاشته بودم و می‌خواستم پیش از آن که اهل تبریز خبر ساختهٔ عظمی و طامهٔ کبری بشنوند و مردم چون دل از دولت بگیرند چنان که در طبایع است، دست به اموال ارباب دولت دراز کنند تا بر آن جمله که واقع شد، جهت دفع مَضْرَتِ را «إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

السَّيِّئَةُ»^{۱۹} سر به طاعت تاتار درآوردند و دفاين و خزاین مُتتمیان پادشاه اسلام بدیشان سپارند؛ پیش از عودِ تاتار مسابقتی نمایم و... الخ» (همان: ۶۴). در لابه‌لای ذکر صفات مذمومه «صاحب آمد»، رکن‌الدین مودودین محمود، که به ظلم و جور سرآمد بود، زیدری بر جوانمردی صحه گذاشته و بر آن تأکید می‌نماید:

«... خانه به کالای کسان - که از مروّت دور است - آراسته کرد، و خزینه به مال بی‌کسان - که در مذهب فتوت محظور است - مالا مال گردانید. خُلالات تُغور از بُن‌دندان گرسنگان برکند و به پیش خورد سگان تاتار - که از آن تَعَفُّف در شریعت همّت لازم آید - دهان بیالود. بی‌خبر از آنکه ضواری انداخته دیگران نخورند و مرغان شکاری جز بر مُقْتَنَص خویش ننشینند؛ ذباب وار بر صید ذئاب بنشست و مانند روباه خسیس، بضراحت قَنیصه شیر سیر گشت» (همان: ۶۱-۶۰). همچنین در یادکرد صفات مذمومه جمال‌علی عراقی (همان: ۸۶-۷۵) با توجه به توصیفات زیدری از وی به دست می‌دهد؛ علّو طبع و همت والای وی قابل دریافت است. در ادامه همین مضمون، او معتقد است که نفسی را که پای‌بند هوس نگشته است به پای‌بست ظاهری، نمی‌توان مقید ساخت (همان: ۸۸).

۹-۴- دنیا؛ دار مکافات

در این خصوص زیدری، علاوه بر نمایه کلی که از رنج و اندوه بشر در مدت زمان حیات خود در دار دنیا ارائه می‌کند؛ به طور مشخص، درباره کسانی که عصیان ورزیده و ناسپاسی روا می‌دارند قائل به عقوبتی دردناک‌تر و سرانجامی بس رنج‌فزا تر است. به عنوان نمونه، در انتهای شرح اوصاف و کردار نکوهیده و ناپسند «صاحب آمد»، و عاقبت سوء او که بر حکومت ایران خیانت روا می‌دارد، چنین اظهار نظر می‌کند:

«... اما صاحب آمد، ملک مسعود، چه ملک! و چه مسعود! عمّا قریب، بوبال ظلم و فجور، آفتاب دولت او بزوال رسید... چهار فصل بیش نگذشته بود که هم در آن مدت و آن موسم، به آمد رسیدم، و به چشم خویش برهان «سأوریکم دار الفاسقین»^{۲۰} معاینه دید. آفریدگار عزّ و علا بواسطه ملوک عظام، پادشاهان کرام، خداوندان مصر و شام، انصاف اهل اسلام از او بستد «وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُوِ اِنْتِقَامٍ»^{۲۱} و آفتاب دولت او بزوال رسید (همان: ۶۸-۶۷). مؤلف معتقد است که این نوع از عقوبت را آدمی به دست خود،

مهیا می‌سازد. در قضیهٔ برکار نشانی جمال‌علی عراقی (همان: ۷۵-۸۳). آنگاه که وی نارسمی‌ها ورزیده و ظلم و جور روا داشته است، زیدری می‌نویسد: «لاجرم بر این رسوم شوم، که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^{۲۲} قواعد پادشاهی از آن روز باز واهی و منهدم شد و سروری ... بمیان انگشت فرو رفت و لشکری ... در جهان آواره گشته ...» (همان: ۸۲-۸۱).

در روایت حادثهٔ گنجه (همان: ۲۵) که آشوبگران و هرج و مرج طلبان، بر نزدیکان درگاه پادشاهی شوریده و آنان را به قتل رسانیده بودند، سرانجام به دست مغول و کشتاری که ایشان در آن سرزمین به راه می‌اندازند، تقاص پس می‌دهند:

«...لاجرم بشومی طغیان و وبال عصیان پادشاهی... و سخط آفریدگار «وَكَذَٰلِكَ نُؤَيِّدُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۲۳} بلشکرگاه تاتار، دمار از آن رباع و دیار برآورد» (همان: ۲۵).

همانطور که ملاحظه می‌شود سرانجام آنان که ناسپاسی روا داشته‌اند و خصوصاً در حق اسلام و مسلمانان خیانت ورزیده و دست به شورش برداشته‌اند، چیزی جز این نیست که توسط گروهی دیگر، به عقوبتی دردناک رسیده‌اند.

۱۰-۴- ستایش وفای به عهد

در نظر زیدری، وفای به عهد و انجام تعهد، جزو فضایل مؤمنان و جوانمردان است. اشاره بر این نکته زمانی است که وی درصدد انجام شرطی است که در دیباچهٔ کتاب با مخاطب خود عهد بسته و آن، بازگویی تنها اندکی از سرگذشت‌های خویش است:

«...و بولای اینکه در مقدمه شرط رفته است، وَ الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ^{۲۴}، که سردروی از سرگذشت‌های خویش بیش نخواهم درود... از کارنامهٔ وقایع خویش ... فصلی چند... بیاوردمی...» (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۱۰۹).

۱۱-۴- ضرورت نصیحت‌پذیری حاکمان و نقدپذیر بودن پادشاهان

به طور کلی، از مجموع فحوای مطالبی که در کتاب نفثه‌المصدور در این خصوص بیان داشته شده است این نتیجه حاصل می‌شود که اگر پادشاه را سمع نصیحت و ظرفیت نقد نباشد، دولت را بقایایی

نبوده و عن‌قریب که مملکت خراب شود. او باید حزم مملکت کرده و از پرداختن به سایر مشغولیت‌های بازدارنده، پرهیز کند.

این مضمون، مستفاد از کلیت نقل حادثه یورش مغول و تدابیری است که امرا و فرماندهان نظامی در مقابله با این حادثه اتخاذ کرده بودند. در بخشی از این روایت، زیدری به مشغول شدن دربار پادشاهی به «نغمات خسروانی و لهُو و لعب» به هنگام سیطره سپاهیان مغول بر بیشتر نواحی سرزمین ایران اشاره کرده و چنین بر غفلت ایشان، که سرانجام به ویرانی ایران و شکست خوارزمشاهیان انجامید، تأسف می‌خورد:

«...و چون نصیحت، فضیحت بار می‌آورد و ملامت بندامت می‌کشید، بدیده اعتبار در سرآمد کار می‌نگریستم و در باطن بزاری زار، بر زوال ملک و جهانداری می‌گریست...» (همان: ۱۸). در جایی دیگر و در ادامه همین مضمون، وی اینگونه می‌نویسد:

«... اما بخت خفته، خواب خرگوش بر آن غافلان نه چنان غالب گردانیده بود که بآنداز بیدار شوند و دَورِ محنت، کأس یأس نه چنان مالمال در داده بود که بتحذیر گوش پندپذیر بازدارند... نصیحت می‌کردم «وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»^{۲۵} و إنذار واجب می‌شمردم «وَسَاءَ عَاقِبَةُ الْمُتَدَرِّينَ»^{۲۶} (خرندزی زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۳۹-۴۰).

۱۲-۴- سوء تدبیر و بی‌بصیرتی، عاملی مهم در شکست و نابودی

امیران و مشاوران سلطان جلال‌الدین در امر مقابله با یورش مغول که مناطق ایران را یکی پس از دیگری درمی‌نوردیدند، آنگونه که از متن کتاب نفثه‌المصدر برمی‌آید؛ هرگز نتوانستند با اتخاذ تدابیر هوشمندانه و ایجاد اتحاد و همبستگی با سایر حکومت‌ها، مانع پیشروی سپاهیان مغول شوند. این هرج و مرج در داخل حکومت تضعیف شده ایران در نهایت باعث شکست و اضمحلال دولت خوارزمشاهیان گردیده و موجبات نزول بلیه و بدبختی برای مردم ایران می‌شود. زیدری که خود ناظر این قبیل ناهماهنگی‌ها و سوء تدابیر بود؛ در لابه‌لای خاطراتش بر این موارد تلهف و تأسف خورده و سخت آزرده دل می‌گردد. به عنوان نمونه، در جریان انتخاب رسول جهت رسالت فی‌مابین خوارزمشاهیان و حکومت روم و شام، برای جلب همکاری و معاونت ایشان در امر دفع فتنه مغول، زیدری از تأخیری که در این

خصوص از جانب حکومت ایران به وقوع پیوست و گذشت زمان را غیر قابل جبران نمود، تعبیر به «سوءتدبیر» می‌کند که سرانجام باعث «سه طلاق و چهار تکبیرزدن ایشان بر ملک ایران می‌گردد» (همان: ۳۰). از این رو، گزینش رسول و پیش برنده امور و مصالح حکومت با سایر دولت‌ها، می‌بایست مدیر، مدبّر، هوشیار و کاردان باشد.

آنچه از نفثه‌المصدور در این خصوص بدست می‌آید، آن است که گزینش مشاوران و انتخاب رسولان بدرستی صورت نپذیرفته و همین امر در آخر منجر به بی‌سرانجامی کارها گردیده است. به عنوان نمونه، مؤلف از «خران خام‌کاری» نام می‌برد که درصدد کاشتن نهال صلح و دوستی با حکومت روم و شام برآمده و در پی جلب مشارکت آنها در مقابله با فتنه مغولان بودند (همان: ۲۷). همچنین در انتخاب «اوترخان» که با «چهار هزارسوار بر سیل یزک» (همان: ۳۷) پیشاپیش فرستاده می‌شود تا اخبار دشمن را معلوم کند؛ همین سوءتدبیر ملاحظه می‌شود که زیدری وی را «سست تدبیر» نام می‌نهد. (همان: ۳۹)

همچنین در توصیفی که مؤلف از بی‌کفایتی و سوء مدیریت جمال علی عراقی ارائه می‌دهد و به مشکلات بسیار و نتایج ناگواری که از روی کارآمدن وی حاصل شده است، می‌پردازد؛ بخوبی می‌توان پریشانی و بی‌اندیشگی خوارزمشاهیان را در نظم بخشیدن به امورات و کنترل کشور ملاحظه نمود. (همان: ۷۵-۸۸)

۱۳-۴- دوستی و اتحاد خالصانه؛ شرط بقای حکومت‌ها در مواجهه با بحران‌ها

تلاش‌هایی که سلطان جلال‌الدین در راستای ایجاد اتحاد فی‌مابین با قوای نظامی روم و شام و حکومت‌های اطراف، در جهت دفع حادثه مغول انجام می‌داد؛ در نظر زیدری به حرکت مذبحانه‌ای می‌مانست که امیدی بر آن نبود؛ چرا که در مقابل یک عمر ستم و دشمنانگی، آن هم بی‌هیچ موجبی، نمی‌توان آزرده‌گی روح و زخم دل را به یکبارگی، مبدل به دوستی و اتحاد خالصانه نمود. (همان: ۲۷-۲۸)

این موضوع می‌رساند که دوستی و ارتباط پیوسته توأم با احترام فی‌مابین با سایر حکومتها، در وقوع حوادث و بحران‌ها می‌تواند به عنوان یکی از ضمانت‌های مهم ماندگاری و بقا هر حکومتی مد نظر باشد. زیدری خود در این باره چنین اظهار نظر می‌کند:

«... عاقل از دیگی که در او تَوَابِلِ صَبْرٍ و عِلْمٍ برهم آمیخت، حلوی صابونی توقع نکند و خردمند از زمینی که در او تخم خرزهره ریخت، نیشک‌درودن چشم ندارد...». (همان: ۲۸) همچنین:

«... و هیهات، اندامی که به سال‌ها، «قُرْحًا عَلٰی قُرْحٍ وَجُرْحًا عَلٰی جُرْحٍ»^{۲۷}، آزرده باشی، بمرهم یک هفته کجا مُندِمَل شود؟!» (همان: ۲۷) و نیز:

«... مادامی که در مستقبل، توقع شرّ متصور است، اعتماد اصلی از چه دست دست دهد؟!». (همان: ۲۹)

۱۴-۴- اعتقاد به قضا و قدر الهی

زیدری در عین حال که کاربست تدابیر و جهد و کوشش خردمندان را عامل مهمی در رسیدن به خوشبختی می‌داند؛ از سویی دیگر، مشیت و تقدیر خداوند را در نیل به سعادت و شقاوت افراد، به عنوان شرط نهایی محسوب می‌دارد. به عنوان نمونه، در ماجرای «تقسیم قرار منصب کتابت در غیبت او، میان وی و مجنون‌نوی» که با توطئه وزیر نابکار، فخرالدین علی بن ابی‌القاسم الجندی به انجام رسیده بود؛ مؤلف بر آن است که بدون جهد و کوشش و تنها به لطف و سعادت باری، می‌توان مراتب عالی را سپری نمود:

«... بفضل ریزه مجرد پای بر فرق فرقدان نتوان نهاد و بی‌همتایی که ایوان کیوان سپرد، کام از کام نهنگ برنتوان آورد،

أَيَا جَاهِدًا فِي نَيْلِ مَانِلَتْ مِنْ عُلَى رُوَيْدَكَ، إِنِّي نَلْتَهَا غَيْرَ جَاهِدٍ^{۲۸} (همان: ۱۵)

زیدری معتقد است که پاره‌ای حوادث و اتفاقات ناگوار که در ظاهر به صلاح آدمی نیست، اگر به چشم بصیرت دریافته شود، حاصلی جز خیر و خوشی بدنبال ندارد. این مضمون مستفاد از ماجرای گزینش رسول برای رسالت فی‌مابین خوارزمشاهیان و حکومت روم و شام است که در آغاز کار، زیدری از پذیرش آن مسئولیت انکار بلیغ می‌نمود، درحالی‌که پس از انجام یافتن آن بدست وی، «وَلِلَّهِ الْحَمْدُ» که موجب سعادت بود عسی أن تکرهوا شیئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ^{۲۹}. (همان: ۳۱)

با وجود عوامل متعدّد در اضمحلال و نابودی دولت خوارزمشاهیان بدست سپاهیان مغول؛ از یک دیدگاه کلی، زیدری بر آنست که یورش مغول و ویرانگری ایشان در سرزمین ایران و از بین رفتن ملک و مُلک دولت خوارزمشاهی، خواست باری بوده و تقدیری است که از جانب خداوند مسجّل گردیده:

«... پادشاه سران لشکر را جمع کرده بود ... و جهت احتیاط بر سبیل یزک، چهار هزار سوار، از مردان کار و گردان نیزه‌گذار، روانه گردانیده و زمام بَسَط و قَبْض، لِيَلْقَى قَدْرًا مَقْدُورًا^{۳۰} و «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»^{۳۱} به مخنثی، نه‌مردی و نه‌زنی، داده ... الخ» (همان: ۳۷-۳۶). و نیز:

«... لکن چه سود؟ چون مدّت دولت به انقضا رسیده بود و نوبت مُلک و سلطنت به انتها آمده، داعی اضطراب آیت «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ»^{۳۲} بر سرکار خواننده و ناعی انقلاب «هَذِهِ دَوْلَةٌ قَدْ تَوَلَّتْ»^{۳۳} ندا در داده، اتّفاقات موافق که نتیجه سعادات تواند بود و اَلدَّوْلَةُ اِتِّفَاقَاتٌ حَسَنَةٌ^{۳۴} برعکس معهود مخالف... الخ» (همان: ۳۸-۳۷). و نیز:

«... قضای بد دیده باریک‌بین را تاریک گردانید و تقدیر آسمانی پرده غفلت و رای رای و بصیرت فرو گذاشت تا جاده مصلحت که کوران بدان راه برند، بر اهل بصیرت پوشانید و از شیوه تَحْفَظُ که ستوران در ابقای نوع آن رعایت واجب شمرند، چندین هزار عاقل را غافل گردانید «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ»^{۳۵} (همان: ۱۷). متناسب با همین مضمون، در جایی دیگر، یورش تاتار به سرزمین ایران را بلایی آسمانی فرض کرده که از جانب خدا چون آتشی خانمان‌سوز بر سر مردم فرود آمده است:

«لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلْمٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلْمٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ»^{۳۶} مرگ را با همه ناخوشی با دل خوش کرده و بقضا از بُن گوش رضا داده و ... الخ» (همان: ۵۳) و بدین گونه است که زیدری «سعادت اصلی» و خوشبختی کامل را نه به سعی و کوشش آدمی، بلکه به تقدیر و مشیت الهی منوط می‌داند که خارج از تاثیرگذاری آدمی است (همان: ۳۸ و ۸) از این روی توصیه می‌کند آنگاه که بخت ناموافق است، تلاش و جهد آدمی به سرانجامی نخواهد رسید؛ پس تَوَقَّعِ شَادَكَامِي وَ خُوشْبَخْتِي بیهوده خواهد بود (همان: ۳۸). از این روی، زیدری از اَتْكَا به هوشیاری و دَقَّتْ خود در برابر توکّل به نگه‌دارندگی و یاری‌رسانی پروردگار، استغفار می‌جوید و از این‌که وزیر شرف‌الملک، نتوانسته بود وی را در دام مکر و توطئه خود بگیرد، تنها به نظر لطف خداوندی وابسته می‌بیند:

«... تَيَقُّظٌ وَ بِيَدَارِي وَ تَحْفَظٌ وَ هُوشِيَارِي مِنْ بِنْدِهِ، اَسْتَعْفِرُ اللَّهَ، بَلْكَه عُون وَ نِگَاهِدَارِي بَارِي، عَزَّ وَ عَلَا که پراننده هر بی‌پروبال و نگاهدارنده هر بی‌عمّ و خالیست... از دشمن کامی، حامی و حارس می‌شد و کام مراد در کام حاسد می‌شکست...» (همان: ۱۴-۱۳).

۱۵-۴- حبّ وطن و خانواده

بدان روی که زیدری در اثر اتفاقات متعدّد و ناگوار یورش مغول، از خانه دور و از وطن مهجور گشته بود؛ در چندین جای کتاب به ابراز احساسات درباره‌ی تعلق خاطر به وطن و سرزمین مادری خویش پرداخته و دلتنگی خود را نسبت به دوستان مشفق و اصدقاء ناممادق بیان می‌دارد:

«بعد از دو ماهه مُقام بخوی، چون پای را از خزانۀ «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لِحَمًا»^{۳۷} دیگر بار کِسوتِ نو دادند، تَمَنَّى حُبّ وطن و هوای اهل و مَسکن، زَمَامِ نَاقَةَ طَبِيعِ سَوِي خِرَاسَانَ... می‌کشید». (همان: ۹۶) و نیز:

«انصاف، اگر فُرقت‌خانه و وطن، مُنْقَصِ این‌حال نبودی، جمعیتی تمام دارمی و اگر هوای خراسان بر آتشم ندادی، غم‌های جهان باد پندارمی...» (همان: ۱۱۷). و همچنین:

«از آنها نیستم که به فراغت‌ریزه‌ای که در غربت ... دست دهد، دل از مَسَقَطُ الرَّأْسِ و مَنشأ و مَبْدَأ و اساس بر تواند داشت و نه از آن قبیله که با هر قومی ... در آمیزم» (همان: ۱۱۹).

علاقه به وطن و عشق به خانواده و دوستان آنچنان در جان و روح زیدری ریشه دوانیده و تناورگشته است که وصیّت می‌کند به هنگام مرگ، او را به «زیدر» رسانیده و در آن سرزمین به خاک بسپارند. (همان: ۵۵)

۱۶-۴- جایز شمردن ذمّ و نکوهش بدکار و فاسق

زیدری در شرح صفات مذمومه و بارز صاحب «آمد»، چنین بیان می‌دارد که در بازگویی اعمال زشت و صفات قبیح نامردمان و بدرگان، به حکم «أذْكُرُوا الْفَاسِقَ بِمَا فِيهِ»^{۳۸} و حدیث پیامبر (ص) که «لَاغِيْبَةَ لِلْفَاسِقِ»^{۳۹} لزومی به استغفار و اعتذار نیست (همان: ۶۲-۶۳) تا همگان وی را شناخته و از خبث وی آگاهی یافته و از هم صحبتی با او بپرهیزند.

۱۷-۴- عدم بهرمندی از اسباب و آلات دنیوی

آنگونه که از چندجای کتاب برمی‌آید، آنچه آدمی از مال و منال دنیا با خود به همراه دارد در مواجهه با حوادث روزگار، گاه تأثیر خیر و فایده نیک خود را از دست داده و در مقابل، به رنج و گرفتاری وی می‌افزاید. این مضمون را می‌توان از ماجرای «وداع مؤلف با نجم‌الدین احمد سرهنگ» (همان: ۹) به هنگام یورش مغول، «که همراه وی گوسفندی و اندک مایه چیزکی» (همان: ۹) بود، استنباط کرد. در این

روایت، «احمد سرهنگ» بر خلاف توصیه زیدری که «راه مازندران» در پیش گیرد، چرا که «از گذر تاتار با جانبی است» (همان: ۱۰) برای حفظ «عرض ریزه‌ای که داشت - ولا دَر دَرُ الْأَعْرَاضِ^{۴۰} - از ری راه سمنان گرفته... و چون بلا را بحوالی خویش محیط دیده، ... پشت دست می‌خاییده و تَرَكْتَ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ^{۴۱} می‌خوانده» است (همان: ۱۰). همچنین در جای دیگری از کتاب، آنگاه که مغولان نابیوسان بردرگاه سلطان جلال‌الدین محیط شدند و هرکس از اطرافیان سلطان جلال‌الدین، مفری برای گریز می‌جست؛ زیدری «مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ^{۴۲} می‌خوانده و از هول جان «پای بر اسبی نهاده و وثاق با آنچه دود و گرد بر گرد او بود از آلات و اسباب تجمل و دواب و فایده اکتساب و زبده آحقاب و عَوْضِ عَنفَوَانِ عَمْرٍ وَ رِيْعَانِ شَبَابٍ، بدشمن سپرد و برفت». (همان: ۵۲) همچنین آنگاه که مغولان در یورش دیگر، سپاهیان غفلت‌زده خوارزمشاهی را در محاصره خود درمی‌آورند؛ نظر زیدری در این باره چنین است:

«دست از پای باز داشتند و فراهم آورده عمر از خاصه و خرجی و خون دل مسلمانان و گرجی «كِرْمَادٍ اِشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمِ غَاصِفٍ^{۴۳} رها کرد، عُقُودٍ مَنظُومٍ وَ نُقُودٍ مَخْتُومٍ عَلَى الْعُمُومِ «فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ^{۴۴}» (همان: ۴۳). در جایی دیگر از کتاب، زیدری آنگاه که از جانب نایب عراق، شرف‌الدین علی تفرشی، مسئولیت تحویل «مالی طایل از خراج صاحب الموت» (همان: ۲۳۹) به خزانه را برعهده دارد، و البته «مثل آن یا نزدیک بدان از خاصه خود» را نیز به همراه دارد؛ در شرح رنج سفر و بیم جان از هول حرامیان و دزدان که در راه عراق به آذربایجان، کمین گرفته و قصد بچنگ آوردن آن مال را داشته‌اند؛ زیدری از آن وجوهات کثیر، تعبیر به «حرام ریزه» نموده که «عقیله و پای بند و باعث گرفتاری» بوده است:

«حرامیان جهت آن حرام‌ریزه در مَکَامِینِ عِقَابٍ، چون عِقَابِ گرسنه، دهان گشاده و صَعَالِیکِ به طبع آن خواسته از شاهین پرواز و از شیر زهره فراخواسته ... و راستی با خویش سرفرا بسته بودم که چون بار آن عهده از ذِمَّتِ ضَمِیرِ نِهَادِ آید و... اَعْبَاءِ آن عَقِیلَه از گردن انداخته شود، از خدمت که عاقبت آن هرآینه و خامت بار آورد و سرانجام آن بی‌شک به ندامت کشد، استعفا نمایم...» (خرندزی زیدری نسوی ، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۲).

۱۸-۴- انجام به موقع کارها و وظایف

«کار امروز بفردا می‌فگن، هر چند امروز را فرداست.» (همان: ۷).

نتیجه‌گیری

نقشه‌المصدر، اثری درونگرا (انفسی) است که مؤلف در آن به بازگویی خاطرات جانکاه و بیم و امیدهای خویش در مواجهه با یورش ویرانگر مغول در نثری متکلف و فنی اقدام کرده است. زبان دشوار و نه‌روان آن، مخاطب را گاه در دریافت مفاهیم با دشواری‌هایی مواجه می‌سازد. به سبب رویدادهای هول‌انگیز و مصایب دردافزا، زیدری گرایش به غم داشته و جهان را مکانی می‌یابد که اعتمادی به آن و مردمانش نیست. صفات نیک همه تبدیل به صفات ذمیمه شده و جهان یکسر از تاثیر هجوم مغول، منقلب و متغیر گشته است. با وجود این موضوع، نویسنده صفات حسنه را می‌ستاید و خود را ملزم به پیروی از آداب نیک مردمان و طریقه بزرگان می‌داند.

Archive of SID

پی نوشت‌ها

- ۱- برای نمونه ر.ک:
- ۱-۱- فاضل، احمد، (۱۳۸۸)، «درآمدی بر سخن‌آرایی و ظرافت‌های معنایی در نفثه‌المصدر زیدری نسوی»، پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره سوم، ص ۱۱۱-۱۲۶.
- ۲-۱- محمدیان، زهرا، (۱۳۹۲)، «نگاهی به نثر فنی بر مبنای مقایسه نفثه‌المصدر و درّه نادره»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) سال ششم، شماره دوم، ص ۳۶۱-۳۴۷.
- ۳-۱- مهربان، صدیقه، (۱۳۹۰)، «نگاهی تازه به ویژگی‌های زبانی و بلاغی نفثه‌المصدر»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال چهارم، شماره چهارم، ص ۱۵۳-۱۴۳.
- ۴-۱- بتلاب اکبرآبادی، محسن؛ خزانه‌دارلو، محمدعلی، (۱۳۹۰)، «نمودهای رمانتیسم در نفثه‌المصدر»، پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، سال سوم، شماره ۳، صص ۶۰-۴۷.
- ۵-۱- طحان، احمد؛ ۱۳۸۷، «نقد و بررسی زیبا شناختی نفثه‌المصدر»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال پنجم، شماره ۱۹.
- ۲- با استعمال بیش از ۱۳۰ آیه و ۱۰۰ حدیث (ر.ک: نفثه‌المصدر، تصحیح و توضیح امیرحسین یزدگردی، ۱۳۸۹، تهران: انتشارات طوس، چ سوم، ۱۳۸۹، صص ۵۹۴-۵۹۷ و ۵۵۸-۶۰۵).
- ۳- نزدیک است برق روشنی چشمانشان را ببرد. (بقره/۲۰).
- ۴- میوه‌اش گویی سرهای شیاطین است. (صافات/۶۵).
- ۵- سپس بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم. (مومنین/۱۴).
- ۶- آن روز بر چهره‌هایی غبار غم نشسته و سیاهی آنها را بپوشاند. آنان همان کافران بدکارند. (عبس/ ۴۱، ۴۱، ۴۲).
- ۷- تبه‌کاران به سیمایشان شناخته شوند، پس موی پیشانی و پاها [ی آنها] گرفته شود. (الرّحمن/ ۴۱).
- ۸- روزی که آدمی از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش. (عبس/ ۳۴، ۳۵، ۳۶).
- ۹- این چه کتاب است که اعمال کوچک و بزرگ ما را فرو نگذاشته جز آن که همه را احصاء کرده است. (کهف/ ۴۹).
- ۱۰- جز با مشقت جانکاه، نمی‌توانستید بدانجا برسید. (النحل/۷).
- ۱۱- هرگز مومنانی که بدون عذر از جهاد بازنشستند با آنان که به مال و جان کوشش کردند، یکسان نخواهند بود. (نساء/۹۴).
- ۱۲- حدس استاد مجتبی مینوی است. متن اصلی «لشکری مرادی» است. ر.ک: نفثه‌المصدر، تصحیح و توضیح یزدگردی، ۱۳۸۹، تهران: انتشارات توس، چ ۳، ۱۳۸۹، ص ۹۰.
- ۱۳- گویی آنان ستون‌های (کوه) یذبل یا پشته‌های (کوه) شمام‌اند (همان، حواشی و تعلیقات، ص ۱۸۲).

- ۱۴- همانا خدا به شما امر می‌کند که امانت را به صاحبانش باز دهید. (نساء/۵۸).
- ۱۵- برای اطلاع بر احوال وی، رک: سیره سلطان جلال‌الدین مینکبرنی، (۱۹۵۳)، نشر و تحقیق حافظ احمد حمدی ص ۱۸۶-۱۸۳ و ترجمه سیرت جلال‌الدین مینکبرنی (۱۳۴۴) تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۳۷-۱۳۴ و آثارالوزراء، (۱۳۳۷)، تالیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، به تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث»، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۲۷۲-۲۷۱.
- ۱۶- آیا آن کشور با عظمت مصر از آن من نیست و چنین نهرها از زیر قصر من جاری نیست؟ (زخرف/۵۱).
- ۱۷- برای من بنای بلندی بساز، شاید من به آن راه‌ها دست یابم. (غافر/۳۶).
- ۱۸- یاران و برادران را به هنگام سختی و تنگی شناسند. (نفثه‌المصدر، تصحیح و توضیح یزدگردی، حواشی و تعلیقات: ص ۱۳۳).
- ۱۹- سخن بد آنها را به طریقی که نیکوتر است دفع کن. (المومنون/۹۶).
- ۲۰- به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهیم داد. (اعراف/۱۴۵).
- ۲۱- و خدا مقتدر و کیفرکننده ستمکاران است. (نساء/۴).
- ۲۲- همانا خدا سرنوشت قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که آنها، وضع خود را تغییر دهند. (رعد/۱۱).
- ۲۳- و این‌گونه برخی از ستمکاران را به سزای اعمالی که مرتکب می‌شدند به بعضی دیگر وامی‌گذاریم (انعام/۱۲۹).
- ۲۴- مومنان بر سر پیمان خوداند (نفثه‌المصدر، تصحیح و توضیح یزدگردی، ۱۳۸۹، حواشی و تعلیقات: ص ۳۲۹).
- ۲۵- لیکن شما ناصحان را دوست نمی‌دارید. (اعراف/۷۹).
- ۲۶- و عاقبت بیم داده شدگان بد است. ظاهراً این آیه ترکیبی است از آیه «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَدْرِبِينَ» (یونس/۷۳ - صافات/۷۳) و آیه «فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُتَدْرِبِينَ» (صافات/۱۷۷) (رک: نفثه‌المصدر: پاورقی، ص ۴۰).
- ۲۷- ریش بر ریش و زخم بر زخم. (همان، حواشی و تعلیقات، ص ۱۷۲).
- ۲۸- ای که در رسیدن بدانچه من از بلندی (قدر و منزلت) بدان رسیده‌ام کوشایی، لختی مهلت ده که من بی‌کوشش و جدّ و جهد بدان رسیده‌ام. (همان، حواشی و تعلیقات: ص ۱۴۵).
- ۲۹- و چه بسیار چیزی را ناخوش دارید درحالی که آن به خیر شماست. (بقره/۲۱۶).
- ۳۰- برای اینکه حکم نافذ حتمی‌الوقوع (خداوند) را دیدار کند (نفثه‌المصدر، تصحیح و توضیح یزدگردی، ۱۳۸۹، حواشی و تعلیقات، ص ۱۹۲).
- ۳۱- تا خداوند کاری را که باید انجام گیرد، به پایان برد. (انفال/۴۴).
- ۳۲- آنان امتی بودند که گذشتند. (بقره/۱۳۴).

- ۳۳- این نیک‌بختی و سعادت است که روی بگردانیده است. (نفسه‌المصدر، تصحیح و توضیح یزدگردی ۱۳۸۹، حواشی و تعلیقات: ص ۱۹۴).
- ۳۴- نیک‌بختی؛ پیشامدهای نیک بود. (همان، حواشی و تعلیقات: ص ۱۹۴).
- ۳۵- و هرگاه خدا بر گروهی بدی بخواهد، پس برای آن بازگشتی نیست و جز خدا برای آنها کارسازی نخواهد بود. (رعد/۱۱).
- ۳۶- برای آنها از بالای سرشان و از پایین‌شان پرده‌هایی از آتش است. این چیزی است که خدا بندگان را به آن بیم می‌دهد. ای بندگان من پس از [نافرمانی] من بترسید. (زمر/ ۱۶).
- ۳۷- سپس بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم. (مومنین / ۱۴).
- ۳۸- تباہکار و زشت‌کردار را (که آشکارا فسق کند) بدانچه (از تباہکاری و زشت‌کرداری) در اوست یاد کنید. (نفسه‌المصدر تصحیح و توضیح یزدگردی ۱۳۸۹، حواشی و تعلیقات: ص ۲۵۰-۲۵۱).
- ۳۹- تباہکار و زشت‌کردار را غیبت (گناهی) نباشد. (همان: ص ۲۵۱).
- ۴۰- نیکویی و خیری نیست مگر متاع و رخت دنیوی را. (همان: ص ۱۴۰).
- ۴۱- رای (و اندیشه صواب) را به ری رها کردی. (همان: ص ۱۴۰).
- ۴۲- مال من چیزی از من دفع نکرد. همه قدرت من محو و نابود شد. (الحاقه / ۲۹-۲۸).
- ۴۳- [اعمال کافران] به خاکستری می‌ماند که روز طوفانی، باد شدیدی بر آن بوزد و همه را به فنا دردهد. (ابراهیم / ۱۸).
- ۴۴- آن را [محصولات زمین را] چنان درو کردیم که گویی دیروز هیچ چیز نبوده است. (یونس/ص ۲۴).

منابع و مأخذ

الف - کتابنامه

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - حرّی، عباس، (۱۳۹۱)، آیین نگارش علمی، تهران: انتشارات کتاب نشر، چاپ ششم.
- ۳ - خرندزی زیدری نسوی، شهاب الدّین محمّد، (۱۳۴۴)، سیرت جلال الدّین مینکبرنی، تصحیح و با مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴ - _____، (۱۳۸۹)، نفثه‌المصدر، تصحیح و شرح امیر حسین یزدگردی، تهران: توس، چاپ سوم.
- ۵ - شمیسا، سیروس، (۱۳۸۷)، سبک‌شناسی نثر، تهران: نشر میترا، چاپ دوازدهم.

ب- منابع جهت استفاده بیشتر:

۱. بهار، محمّد تقی (ملک الشعرا)، (۱۳۷۳)، سبک‌شناسی، ج ۳، تهران: سپهر، چاپ هفتم.
۲. رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۰)، انواع نثر فارسی، تهران: انتشارات سمت.
۳. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۴)، کلیات سبک‌شناسی، تهران: نشر میترا، ویرایش دوّم.
۴. صفوی، کوروش، (۱۳۸۳)، از زبان‌شناسی به ادبیات، تهران: انتشارات سوره مهر.
۵. فرشیدورد، خسرو، (۱۳۶۳)، درباره‌ی ادبیات و نقد ادبی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.